

فریدا کالو

آخرین مصاحبه
و دیگر گفتگوها

هایدن هورا
ترجمه: حریر فروتن



فریدا کالو

آخرین مصاحبه و دیگر گفت و گوها

هایدن هورا | ترجمه: حریر فروتن

صفحه آرای: حمیدرضا یزدان فرحی

فریدا کالو: آخرین مصاحبه و دیگر گفت و گوها / هیدن هورا: ترجمه حریر فروتن.	سرشناسه
تهران: نشر خزه	مشخصات نشر
۸۷ ص: ۲۶/۵۰(۴/۵) س.م.	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۲۲-۵۸۵۸-۶۴۰۰	شابک
قیبیا	وضعیت فهرست نویسی
عنوان اصلی: Frida Kahlo : the last interview and other conversations, 2020.	یادداشت
کالو، فریدا، ۱۹۰۷-۱۹۵۴م.	موضوع
Kahlo, Frida, 1907-1954	موضوع
کالو، فریدا، ۱۹۰۷-۱۹۵۴م. -- مصاحبه‌ها	موضوع
Kahlo, Frida, 1907-1954 -- Interviews	شناسه افزوده
م. هورن، هیدن، ۱۹۴۰-م.	شناسه افزوده
Henora, Hayden, 1940-	شناسه افزوده
فروتن، حریر، ۱۳۸۲	شناسه افزوده
ND۲۵۹	رده بندی کنگره
۷۵۹/۹۷۲	رده بندی دیویی
۹۲-۷۲۲۵	شماره کتابشناسی ملی

چاپ اول: ۱۴۰۲ | شمارگان: ۳۰۰ نسخه | تعداد صفحات: ۸۸ صفحه |

طراحی جلد: تبسم غبیشی | چاپ و صحافی: پردیس دانش |

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۸۵۸-۶۴۰۰

khazepub@gmail.com

khazepub



فهرست

۷	مقدمه‌ی مؤلف
۳۹	همسر استاد دیوارنگار سرخوشانه دستی در کارهای هنری دارد
۳۳	ظهور یک ربورای دیگر
۳۹	روبان دور بمب
۴۳	فریدا: چشم‌اندازی از خود
۵۱	تصویری از فریدا کالو
۵۵	فریدا کالو: یک پژوهش زیبایی‌شناسانه
۶۳	آخرین مصاحبه: «تکه‌هایی از زندگی فریدا کالو»
۷۳	معرفی
۷۹	آثار

مقدمه‌ی مؤلف

■ فریدا کالو: نقاشی زندگی مرا کامل کرد

مصاحبه‌های گردآوری شده‌ی فریدا کالو در این کتاب گفت‌وگوهایی خودمانی هستند. شیوه‌ی حرف زدن او درست به اندازه‌ی نقاشی‌هایش سرزنده و سرراست بود. وقتی صحبت می‌کرد هم هرچه به ذهنش می‌رسید بدون تلاش در اصلاح افکار و واژه‌هایش بر زبان می‌آورد. کالو می‌توانست بامزه باشد، می‌توانست بد زبان باشد و مثل یک ماریاچی^۱ ناسزا بگوید. او گاهی وجود خود را با صداقتی تکان‌دهنده ابراز می‌کرد. نقاشی‌هایش هم می‌توانند تکان‌دهنده باشند. این نقاشی‌ها بسیار شخصی‌اند، آنقدر پر از درد و اغلب آنقدر خون‌آلود که ناظران ممکن است پیش از درک کامل آنها، خود را از وحشت عقب بکشند. کالو یک بار گفت: «من واقعیت خودم را نقاشی می‌کنم.» هنر و زندگی او چنان تنگاتنگ پیوند یافته‌اند که از آثارش به عنوان زندگینامه‌ای خودنوشت در

۱. Swear like a trooper اصطلاحی به معنی بسیار ناسزا گفتن است که با توجه به مضمون کتاب از واژه‌ی mariachi.

به معنی عضو یک گروه موسیقی بومی مکزیک، استفاده شده است.

قالب نقاشی یاد شده است. ولی واقعیت او، هر چقدر هم ظاهر و باطنش یکی باشد، همواره با قوه‌ی تخیل دگرگون شده است. در خلال جست‌وجو در کُنه خود، کالو به کمک احساسات و شیفتگی‌ها به لحظه‌های واقعی هجوم می‌برد تا تصاویری را بیابد که واقعیت را از واقعی هم واقعی‌تر سازد. نقاشی‌های کالو آنقدر در جنبه‌های شخصی عمیق می‌شوند که پیام‌شان عمومی می‌شود و با نیرویی خارق‌العاده، بر چشم و ذهن نقش می‌بندند. به همین دلیل، هنر او مردم سراسر دنیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کالو تبدیل به کیش نمودی بین‌المللی شده است. خانه‌ی به ظاهر آبی که کالو در آن پا به جهان گذشته و از دنیا رفته، حالا موزه‌ی به شدت محبوب فریدا کالوست. دنبال کنندگان کالو چنان به آنجا می‌روند که انگار در حال زیارت یک معبدند.

فریدا کالو سال ۱۹۰۷ در کوپوآکان^۱ به دنیا آمد، که آن زمان در حومه‌ی مکزیکوسیتی قرار داشت. مادرش اهل مکزیک و چندنژادی هندی-اسپانیایی بود. پدرش اواخر قرن نوزدهم از آلمان به مکزیک مهاجرت کرد و عکاسی حرفه‌ای شد. کالو داستان زندگی خود را با *اولد من*، ۱۹۳۲، آغاز کرد، یکی از جسورانه‌ترین تصاویری که تا به حال نقاشی شده است. مادرش از زاویه دید قابله دیده می‌شود. سر او را با یک ملحفه پوشانده‌اند چون، به گفته‌ی کالو، هنگامی که مشغول کار روی این نقاشی بوده مادرش از دنیا رفته است. سر کودک هم که از رحم مادر بیرون می‌آید بی‌جان به نظر می‌رسد. برای تکمیل این عذاب، تصویری گریان از مدونای غم‌ها^۲، که با خنجرها سوراخ شده، روی دیوار بالای سر مادر آویخته شده است.

این داستان در *من و پرستارم*، ۱۹۳۷، ادامه پیدا می‌کند، که در آن کالو در

۱. هنر نوع شیء انسان ساخت که در اجرای مراسم آیینی به کار رود.

۲. از مناطق تاریخی مکزیک

۳. از عناوین حضرت مریم

آغوش دایه‌ی هندی‌اش خوابیده است. «مادر من نتوانست به من شیر بدهد، چون یازده ماه بعد از اینکه من به دنیا آمدم، خواهرم کریستینا متولد شد. من را مادر بزرگی بزرگ کرد که هر بار می‌خواست به من شیر بدهد، سینه‌هایش را می‌شستند.» فریدا بدن یک نوزاد و سر یک انسان بالغ را دارد و گفته که چهره‌ی پرستارش را به یاد نیاورده است. کالو درباره‌ی این اثر، نقاشی محبوبش میان آثار خود، می‌گوید: «من در قالب دختری کوچک نمایان شدم و او چنان قوی و سرشار از اراده که باعث شد عمیقاً طلب خواب کنم.» برای فریدا، این تصویر تسلی‌بخش بود، تا اندازه‌ای برای اینکه پیوستگی عمیق او با طبیعت را نشان می‌داد و اشتیاقش را برای ریشه‌های فطری‌اش تصدیق می‌کرد. با این حال، پرستار نقابدار فریدا را با حالتی محبت‌آمیز و حمایت‌گر در آغوش نمی‌کشد. در عوض او تجسمی است از تقدیرگرایی بی‌عاطفه. کالو تصویر قدیمی مدونا کاریتاس^۱ از حضرت مریم در حال شیر دادن به حضرت مسیح را گرفته و آن را تغییر داده تا احساسات مادام‌العمر خود را از جدایی و فقدان ابراز کند.

در مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌هایم، مادر و پدرم و من، ۱۹۳۶، فریدا که تقریباً سه ساله به نظر می‌رسد، در ایوان خانه‌ی آبی ایستاده و روبانی را در دست دارد که شجره‌نامه‌اش را تأیید می‌کند. بالای سر او والدینش قرار دارند و چهره‌هایشان از عکس عروسی‌شان برداشت شده. در آسمان بالای سر پدرش، پدر بزرگ و مادر بزرگ آلمانی‌اش روی یک ابر معلق‌اند. بالای سر مادرش پدر بزرگ مکزیکی سبزه‌اش و همسر رنگ‌پریده‌تر او قرار دارند. کالو به شوخ‌طبعی‌اش مشهور بود و احتمالاً برای خودش خنده‌دار بوده که این شجره‌نامه را به شکل یک خودنگاره‌ی سه‌گانه درآورده است. روی لباس عروسی مادرش، فریدا به شکل یک جنین قرار دارد. چند نقاشی از فریدا در سن تقریباً چهار سالگی، او را تنها در چشم‌اندازی گسترده و بایز نشان می‌دهند که باعث

۱. عبارتی برای اشاره به آثار هنری که حضرت مریم و حضرت مسیح را به تصویر می‌کشند.

شده آسیب‌پذیر و بسیار بسیار تنها به نظر برسد.

وقتی کالو هفت ساله بود به فلج اطفال مبتلا و ماه‌های بسیاری در اتاقش قرنطینه شد. این عزلت و حصر باعث گسترده‌گی دنیایش از طریق خیال‌پردازی شد. با کشیدن دایره‌ای با بخار نَفَس روی شیشه‌ی پنجره، به جهان زیرین گریخت، جایی که یک دوست خیالی را ملاقات کرد. در دوران بیماری، صمیمیتی خاص بین فریدا و پدرش شکل گرفت، که مانند خود فریدا اغلب بیمار بود (پدرش از حمله‌های پی‌پی صرع رنج می‌برد). او با پرورش اشکال مختلف ورزش به بهبودی دخترش کمک کرد. وقتی حال فریدا دوباره خوب شد، تلاش کرد پای راستش را که حالا ضعیف شده بود با پوشیدن چند جفت جوراب پنهان کند، اما این موضوع از نگاه تیزبین و بی‌رحم کودکان پوشیده نماند. آنها فریاد می‌زدند «!Frida Kahlo Pata de Palo» (فریدا کالوی پاچوبی!) این تحقیر، احساس او از جدا و متفاوت بودن را تشدید کرد. دلبستگی کالو به پدرش، وقتی او را در کارهای عکاسی‌اش همراهی می‌کرد، محکم‌تر شد. وظیفه‌ی فریدا این بود که هنگام تشنج‌ها به پدرش کمک کند و مطمئن شود کسی دوربینش را نمی‌دزدد. در استودیوی پدرش یاد گرفت از قلم‌موهای کوچک که با آنها عکس‌های او را روتوش می‌کرد استفاده کند. گی‌یرمو کالوی نامتعارف و روشنفکر یک‌بار گفت: «فریدا در میان دخترانم باهوش‌ترین است. او بیش از همه به من شباهت دارد.»

سال ۱۹۲۲ کالو وارد مدرسه‌ی پیش‌دانشگاهی ملی در مرکز قدیمی مکزیکوسیتی شد. قبولی‌اش شاهده‌ی برهوش و ذکاوت اوست: یکی از سی و پنج دختر میان تقریباً دو هزار نفر بدنه‌ی دانشجویی بود. فریدا عضو گروهی از پسرانی با استعداد، اهل مطالعه و به شدت فعال شد که به نام کلاه‌های لبه‌داری که می‌پوشیدند، خود را «کاچوچاها» می‌خواندند. فریدا با آنها شیطننت

می کرد. شیطننت شخصی او بر نقاش معروف و فربه، دیگوریورا، متمرکز بود که مشغول کار روی نخستین دیوارنگاره‌ی خود در آمفی تئاتر مدرسه بود. فریدا پله‌های نزدیک صحنه‌ی نقاشی دیگورا صابون مالی کرد، ولی ریورا، با وقار بسیار خود، هیچ وقت زمین نخورد. در عوض یکی از استادان از آن پله‌ها پایین افتاد. وقتی ریورا در حال کار کردن با یک مدل بود، کالو پشت یک ستون پنهان می شد و داد می زد: «مراقب باش دیگو. لوپ داره میاد!» انگار که نزدیک بود مچ ریورا با یک مدل دیگر گرفته شود. (لوپ مارین قرار بود به زودی همسر دوم ریورا شود.) هم مدرسه‌ای‌های کالو وحشت زده شدند وقتی به آنها گفت که هدفش در حیات، زندگی کردن با دیگوریورا است.

وقتی کالو هجده ساله بود و در رؤیای پزشک شدن سیر می کرد، همراه دوستش، یکی از کاچوچاها، آلفاندرو گومس آریاس، با اتوبوس از مدرسه به سمت خانه می آمدند. همان طور که اتوبوس زوار دررفته سرپیچ بود یک واگن برقی با شدت به کناره‌ی آن برخورد کرد. اتوبوس از وسط دو نیم شد و بسیاری از مسافران کشته یا زخمی شدند، از جمله فریدا، که کشاله‌ی رانش با یک توده‌ی فلزی سوراخ شد. آلفاندرو فریدا را بلند کرد و او را روی یک میز بلیارد در ویتترین مغازه‌ی بلیاردی که همان نزدیکی بود خواباند. گومس آریاس به یاد می آورد «کتم رو درآوردم و دورش پیچیدم. فکر کردم قراره بمیره.» پزشکان بیمارستان صلیب سرخ که کالو با آمبولانس به آنجا رسیده بود، فکر نمی کردند بتوانند نجاتش دهند. ستون فقراتش از سه جاشکسته بود، دو تا از دنده‌ها و استخوان ترقوه‌اش شکسته بودند، ساق پای راستش یازده شکستگی داشت و از مچ به پایین خرد شده بود. فریدا برای آلفاندرو می نویسد: «در این بیمارستان، مرگ شب‌ها دور تخت من پایکوبی می کند.» مرگ به پایکوبی خود دور فریدا ادامه داد. در طول دو دهه‌ی پیش رو فریدا قریب به سی عمل جراحی داشت. او در دفتر خاطراتش بالای تصویری از خود رو به زوالش می نویسد: «من در آستانه‌ی اضمحلالم.»